تاریخ

ارتفاع پست! نفوذی‌های پروازی!

میان افراد نفوذی که در دوران آغازین انقلاب اسلامی نام آنها بر سر زبان‌ها افتاد، نام «علی اکبر محمدی» و «بهزاد معزی» بیش از هر نام دیگری به گوش می‌رسد این دو که از فرصت انقلاب و نبود سازوکارهای نظارتی و گزینشی بهره‌برداری کرده و توانسته بودند به مسئولان و مقامات کشور نزدیک شوند، توانستند برخی مهره‌های نفوذی و اصلی جریان ضدانقلاب را از ایران نجات داده و بخشی از ثروت ایران را با خود به یغما ببرند. اما اینکه این دو چگونه موفق به اجرایی کردن اهداف خود شدند را در ادامه می‌خوانید.

روایت اول

علی‌اکبر محمدی؛ خلبانی درگیر ارتفاع پست

علی‌اکبر محمدی عاشق فوتبال بود. در سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ به شکل حرفه‌ای به فوتبال روی آورد و در باشگاه‌های فوتبال بانک ملی، پرسپولیس و تاج بازی کرد.
به‌دلیل علاقه زیاد به خلبانی جذب نیروی هوایی شد و پله‌های ترقی را به سرعت طی کرد. گرچه همسرش عضوی از سازمان منافقین بود اما، با وقوع انقلاب اسلامی اعتقادات همسرش را از همکاران نظامی‌اش پنهان کرد. توانمندی‌هایی ازجمله پرواز طولانی‌مدت بین کشورها او را به یکی از معدود خلبانانی تبدیل کرده بود که چنین قابلیتی را داشت و به این دلیل، به سرعت به درجه سرگردی رسید.
توانایی پرواز طولانی مدت با جت‌های فالکن سبب شد او به‌عنوان یکی از اعضای ثابت تیم پرواز بلندپایگان جمهوری اسلامی انتخاب شود. اعتماد مسئولان به او به حدی بود که هاشمی رفسنجانی تنها زمانی سوار هواپیمای فالکن می‌شد که محمدی خلبان آن باشد و در غیراین صورت سوار هواپیما نمی‌شد. به این دلیل، بسیاری محمدی را نورچشمی هاشمی می‌دانستند. او علاقه داشت به‌دلیل این ارتباط شخصی با هاشمی به‌عنوان رئیس شرکت هواپیمایی آسمان منصوب شود اما این اتفاق رخ نداد. بعد از آن، علی اکبر به واسطه برادرش که در آمریکا علیه ایران فعالیت ظاهرا فرهنگی انجام می‌داد!
با عراق که در جنگ با ایران بود نزدیک شد و رژیم بعث، با پیشنهاد ۲میلیون دلاری به او خواهان ربودن هواپیمای حامل هاشمی رفسنجانی به ایران شد. محمدی به طمع ۲میلیون دلار وعده داده شده به گیلان، محلی که فالکن در آن نگهداری می‌شد رفت با همراه همسر و دخترش سار بر آن شد. دقایقی از پروازش نگذشته بود که برج مراقبت فرودگاه متوجه تغییر مسیر غیرعادی فالکن شد. برج با محمدی تماس می‌گیرد و محمدی در پاسخ اعلام می‌کند یکی از موتورهای هواپیما آتش گرفته است. مکالمه میان محمدی و برج مراقبت ادامه می‌یابد و محمدی خبر می‌دهد موتور دوم هواپیما هم آتش گرفته است. برج در می‌یابد که محمدی قصد ربودن هواپیما را دارد. ۲جنگنده نیروی هوایی برای بازگرداندن هواپیما به پرواز در می‌آیند. اما چون اعضای خانواده محمدی همراه او بودند، جنگنده‌ها از شلیک به هواپیما خودداری می‌کنند. در نهایت هواپیما وارد مرز ترکیه شده و از آنجا به عراق می‌رود. اقدام او در ربودن هواپیمای مقامات ارشد ایرانی بازتاب زیادی در رسانه‌های بین‌المللی پیدا می‌کند. تا روزی که این هواپیما از سوی محمدی ربوده نشده بود، کسی باور نمی‌کرد؛ عضو ارشد تیم پرواز بلندپایگان جمهوری اسلامی خیانت‌کاری باشد که دست به چنین اقدامی زده است.

روایت دوم

بهزاد معزی؛ قهرمان پوشالی

پدر بهزاد معزی سپهبد محمود معزی از نوادگان عباس میرزا نایب‌السلطنه فتحعلی شاه قاجار بود.
او از سال ۳۲ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در بازگشت به کشور در سال ۳۶ به دانشکده نیروی هوایی پیوست. او از نیمه سال بعد تا سال ۴۰ به آمریکا بازگشت و دوره‌های تخصصی هوانوردی و خلبانی را گذراند. در بازگشت به ایران، به‌عنوان فرمانده گردان پرواز هواپیمای سی ۱۳۰انتخاب شد. او یکی از معدود خلبانانی بود که مجاز بودند هدایت هواپیمای اعضای خانواده سلطنتی را برعهده بگیرند چرا که سازمان اطلاعات و امنیت وقت او را کاملا تأیید می‌کرد.
در آخرین سال‌های حکومت پهلوی، شاه از آمریکا یک فروند هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ خریداری می‌کند که با آن اعضای خانواده سلطنتی به راحتی به سفرهایی با طول مدت پرواز بالا بروند. هدایت این بوئینگ را معزی برعهده می‌گیرد. دی‌ماه سال ۵۷، معزی با این هواپیما شاه و خاندانش را از ایران خارج می‌کند. در اقدامی غیرمترقبه بعد از اینکه خاندان سلطنتی به مراکش می‌رود، او هواپیما را به ایران باز می‌گرداند. این اتفاق سبب می‌شود از معزی به‌عنوان یک قهرمان یاد شود. مهرماه سال ۱۳۵۹، با تشکیل انجمن اسلامی در نیروی هوایی معزی تبدیل به گل سرسبد انجمن می‌شود. او در پایگاه‌های مختلف به فرماندهی می‌رسد و در این روند به بسیاری از افسران منافق کمک می‌کند تا از چنگ پاسداران بگریزند. با گذشت زمان و روشن شدن نفاق بنی‌صدر او از ریاست‌جمهوری برکنار می‌شود. سازمان منافقین تلاش می‌کند بنی‌صدر و مسعود رجوی را از ایران خارج کند. بهترین گزینه برای این کار معزی است. او در طرحی حساب‌شده با استفاده از هواپیمایی که آن را به کشور بازگردانده بود، این دو را از کشور خارج می‌کند. در اندک زمانی، رجوی به پاس خدمتی که معزی به او کرده بود این نفوذی را به عضویت شورای مرکزی گروهک تروریستی منافقین در می‌آورد.

نقاب‌داران

درباره نفوذی‌هایی که تا آخرین لحظه قبل از افشای عملکردشان خود را انقلابی و مقید به ارزش‌های آن نشان می‌دادند

گزارش

بسیاری از نفوذی‌هایی که تا آخرین لحظه قبل از اثبات خیانت‌شان به کشور، تصور می‌شد انقلابی‌اند، در یک خصیصه مشترک هستند؛ جای مهر بر پیشانی، تسبیح به‌دست و ذکر بر لب. این ۳ویژگی در کنار رعایت بیش از اندازه شعائر دینی و اسلامی، سخنرانی‌های پرشور و حرارت انقلابی و نیز اعتماد به نفس و قدرت بیان خوب، سبب شده است بسیاری از نفوذی‌هایی که در ۴۴سال گذشته و در مقاطع مختلف انقلاب اسلامی شناخته و بعضا معدوم شدند تا مدت‌ها بتوانند به کار خود ادامه دهند. گرچه طولانی شدن روند کشف خائنان و نفوذی‌ها در سال‌های اول انقلاب مقداری طولانی و بعضا ناشدنی بود، اما اکنون با اشراف اطلاعاتی دستگاه‌های متولی این حوزه، کمتر نفوذی و جاسوسی را می‌توان یافت که از مدت‌ها قبل در تور اطلاعاتی نیروهای امنیتی گرفتار نشده باشد. به بهانه برخورد با ابر جاسوسی که اخیرا در محکمه عدالت به سزای خود رسیده در این گزارش به بررسی سابقه برخی از مهم‌ترین نفوذهای صورت گرفته به بدنه جمهوری اسلامی در ۴۴سال گذشته پرداخته‌ایم.

۱

مسعود کشمیری
تروریستی با ظاهری آرام و نجیب

«مسعود کشمیری را بهزاد نبوی و خسرو قنبری به‌عنوان دبیر شورای امنیت کشور برای این مسئولیت معرفی کرده بودند. همیشه در دفتری که همراه داشت، چیزهایی می‌نوشت. خیلی آرام به‌نظر می‌رسید و نشان می‌داد که پسر آرام و نجیبی است.» این جملات توصیفی است که آیت‌الله مهدوی کنی در خاطرات خود درباره کشمیری نوشته است. قیافه حق به جانب، تسبیح به دست، اهل استخاره و دعای کمیل و پیشقدم شدن در پیش‌نماز شدن و حتی استفاده از ۲خودکار، یکی برای بیت‌المال و یکی برای امور شخصی، او را به عنوان چهره‌ای معتبر و متدین نزد دیگر انقلابیون نشان داده بود. شهید رجایی چنان مجذوب او شده بود که وقتی به کشمیری اجازه ندادند کیفش را برای ورود به بیت امام(ره) بازرسی کنند او را درنهایت راه ندادند و شهیدرجایی هم همراه با کشمیری ناراحت شد و برگشت. این تصویر از کشمیری تا پیش از وقوع انفجار در دفتر نخست‌وزیری بود. مهدوی کنی از کشمیری و اتهاماتی که در ابتدا به او درباره بمب‌گذاری در دفتر نخست‌وزیری زده می‌شد، اینگونه یاد می‌کند: «من در آن زمان با توجه به اعتمادی که به اینها داشتم، اینها را هیچ‌کدام دلیل بر آن نمی گرفتم که اینها این کاره باشند. از این اشتباهات در گزینش افراد در اوایل انقلاب زیاد رخ داد؛ لذا بنده همیشه از این دو نفر دفاع می کردم؛ به‌خصوص از خسرو که اتهام بیشتری داشت. می گفتم من اینها را می‌شناسم؛ زیرا در کمیته به‌خصوص خسرو با ما همکاری داشت. بعد هم در نخست‌وزیری، ایشان در قسمت امور محرمانه و اطلاعات بود؛ لذا هروقت در مورد این آقایان سؤال می کردند من آنها را تبرئه می کردم و می گفتم من نمی توانم به اینها اتهام بزنم.»

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

۲

محمدرضا کلاهی؛ جوان انقلابی

محمدرضا کلاهی‌صمدی، دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت بود. با هدایت سازمان منافقین، او توانست خود را به‌عنوان یک نیروی انقلابی جوان و باانگیزه وارد کمیته‌های انقلاب اسلامی ولی‌عصر(عج) تهران در خیابان پاستور کند. هاشمی‌رفسنجانی در رابطه با شرایط ساده عضویت در حزب جمهوری اسلامی می گوید: «یک فرد ظاهرالصلاح مانند کلاهی به‌راحتی می‌توانسته در این تشکیلات جلب اعتماد کند و پس از مدتی خودش را به مدارج بالای حزب و جلسات مهم محرمانه آن برساند.» حجت‌الاسلام مجتبی همدانی، مسئول شاخه دانشجویی حزب جمهوری اسلامی، درباره نحوه حضور کلاهی در حزب می گوید: «یک نفر که اسمش را به‌خاطر ندارم کلاهی را به شهید جواد مالکی معرفی کرده بود. آن فرد هم حتما کلاهی را نمی‌شناخته که عضو سازمان مجاهدین خلق است و بر مبنای اینکه اظهار تدین می‌کند و فعال است، او را به مالکی معرفی کرد. کلاهی با شهید مالکی کار می کرد. پشت مجلس و در نزدیکی انجمن اسلامی معلمان، باغی بود که بعدها به ساختمان کمیته امداد تبدیل شد. در آن باغ تشکیلات دفتر تهران بود. کلاهی از آن دفتر نامه می‌آورد و می‌برد و کارهای خدماتی در دفتر و حزب انجام می‌داد.» براساس خاطرات اعضای حزب جمهوری اسلامی، کلاهی برای شرکت افراد در جلسه آن شب به همه زنگ زده بود و دعوت‌شان کرده بود؛ حتی بعداز برگزاری جلسه نیز افراد بیشتری را برای حضور ترغیب می کرد. به‌گفته اسدالله بادامچیان، کلاهی در تماس تلفنی به اعضا گفته بود که اگر مهمان هم داشتید با خود به جلسه حزب بیاورید!» سطح بالای دسترسی کلاهی و تماس شخصی او با اعضای حزب برای حضور در جلسه‌ای که قرار است در آن بمب‌گذاری شود، نشان می‌دهد کسی در حزب جمهوری اسلامی به‌دلیل ظاهر انقلابی و رفتار متین کلاهی به او شک نداشته است و این تروریست به‌سادگی توانسته بزرگ‌ترین ترور جهان را اجرایی و بسیاری از نیروهای حزب جمهوری اسلامی و وفاداران به انقلاب را به شهادت برساند.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

۳

مهدی هاشمی؛ ساحری که اعدام شد

سیدمهدی هاشمی سرشار از هوش و مطالعات روشنفکرانه در کنار اعتقادات تند بود. حجت‌الاسلام سالک، فرمانده کل بسیج مستضعفان، مسئول ارتباط با نهضت‌های آزادیبخش در وزارت امور خارجه و ریاست گزینش کشور در مقاطعی از تاریخ درباره او می گوید: «او بر اثر تفکر التقاطی روشنفکرانه ناشی از مارکسیسم و اسلام دچار یک عمل‌زدگی فراوان بود، اما مسئله دیگر قدرت عجیب ارتباط‌گیری‌اش بود؛ به‌نحوی که بعضی از دوستان اعتقاد بر سحر کلام وی داشتند؛ بنابراین جذب نسل جوان به وی هم بسیار زیاد بود. عامل بعدی به بستر مبارزاتی با حکومت پهلوی برمی‌گشت؛ چراکه تمامی علما به‌عنوان علت‌العلل فساد مبارزه با حکومت پهلوی را در سرمنشأ امور خود قرار داده بودند؛ بدین نحو مبارزه با شاه به نوعی تأییدکننده او بود.» سالک حرفش را اینطور ادامه می‌دهد: «من نیز کنار هاشمی، طلبه مدرسه حجتیه بودم. هنگامی که ساواک و نیروهای انتظامی به این مدرسه حمله کردند، سریعا مهدی هاشمی طلبه‌ها را سازماندهی کرد و در مقابل نیروهای مهاجم ایستاد. به‌علت ۲عاملی که مرور کردیم، وی در محضر علما و مردم به‌عنوان یک مبارز جاافتاده بود و طبعاً این امر حمایت‌هایی را نیز به همراه داشت؛ به‌عنوان مثال هنگامی که وی به جرم قتل آیت‌الله شمس‌آبادی که رئیس حوزه اصفهان بود، به زندان افتاد، شخصیت‌های متفاوتی به‌علت عدم‌اطلاع از روحیات مهدی هاشمی، از وی حمایت کردند.» سیدمهدی هاشمی از زمانی نامش بر سر زبان‌ها در دوران پس از انقلاب افتاد که برادرش، هادی هاشمی وارد بیت منتظری به‌عنوان جانشین امام «ره» شد. ۲دلیل در قصد هاشمی برای نفوذ در دفتر منتظری مطرح بود؛ نخست آنکه رهبر بعدی را منتظری می‌دانست و درصدد علم کردن منتظری بود و هدف دوم تلاش برای گرفتن دولت و مقام ریاست‌جمهوری بود. با وجود اینکه هاشمی باند وسیعی برای خود با هدف رسیدن به اهدافش طراحی کرده بود، بسیاری بر این باور بودند که او یک انقلابی صادق است. برخی مسئولان قضایی نظیر دادستان اصفهان در تظاهراتی به سود مهدی هاشمی شرکت کردند. با این حال، اسناد بعدی نشان داد مهدی هاشمی با وجود نفوذ بالا در ساختارهای سیاسی و امنیتی کشور، ترورهای وسیعی را از میان نیروهای انقلابی انجام داده است و نیروهای نظامی را برای اقدامات بعدی خود آموزش داده است. در نهایت او در تور اطلاعاتی پاسداران انقلاب گرفتار شد و برخلاف آنچه تصور می کرد به سزای اعمالش رسید.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

۴

خاوری؛ انقلابی‌نمای چفیه بر دوش

محمودرضا خاوری فعالیتش را در شبکه بانکی در بانک صنعت و معدن در سال ۱۳۵۶ با سمت کارشناس قضایی آغاز کرد، اما نحوه ارزیابی، پذیرش و استخدام او هرگز افشا نشد. او سال ۱۳۶۱ به ریاست اداره دعاوی بانک صنعت و معدن منصوب شد و تا سال ۱۳۶۴ در این سمت باقی ماند. در کارنامه کاری او هرگز سابقه حضور در جبهه دیده نمی‌شود، اما تصاویر زیادی از چفیه بر گردن انداختن او و شرکت در مراسم‌های مذهبی و انقلابی و بعضا سخنرانی در این زمینه دیده می‌شود. خاوری در دوره ریاست‌جمهوری اکبرهاشمی رفسنجانی به سمت عضو هیأت‌مدیره بانک سپه منصوب شد. او در دوره ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی، ابتدا به سمت قائم‌مقام مدیرعامل بانک سپه و سپس به‌عنوان رئیس هیأت‌مدیره و مدیرعامل این بانک منصوب شد. سال ۱۳۸۸ و در دوره محمود احمدی‌نژاد، خاوری به ریاست بانک ملی ایران رسید. در مراسم معارفه وی، شمس‌الدین حسینی، وزیر وقت اقتصاد، محمودرضا خاوری را فردی عالِم، باتجربه، باتقوا و کارشناس خواند و گفت که در انتخاب وی نهایت دقت و وسواس صورت گرفته است.» محمودرضا خاوری مدرک دکترای تخصصی نداشت با این حال در زمان ریاستش بر بانک ملی ایران، در مکاتبات رسمی از عنوان «دکتر خاوری» استفاده می کرد. او در دوران مدیریت خود با سوءاستفاده از منابع بانکی در اختیارش، هزینه‌های زیادی را برای ساخت تصویری مذهبی و انقلابی از خودش صرف کرد. شمس‌الدین حسینی، وزیر وقت اقتصاد درباره خاوری و برخی انتقادها از او در انتصاب این فرد به مدیرعاملی بانک ملی گفته بود: «او را وزارت اطلاعات تأیید کرده بود. مگر خاوری ناشناخته بود؟ خاوری مدیرعامل بانک سپه بود و چون کارشناس بود و در عرصه بین‌الملل و حقوق بین‌الملل شناخت خوبی داشت، گفتم او بیاید و مدیرعامل بانک ملی شود. ما نمی‌دانستیم دوتابعیتی است و این را کسی اصلا به ما اعلام نکرده بود.» او البته به موضوع دیگری نیز اشاره می کند: «نامه نوشته بودم که هر کس می‌خواهد خارج از کشور برود، باید به من بگوید و من در جریان باشم. ما در لندن بانکی داریم که خاوری هم عضو هیأت‌مدیره آن بود و استعلامی در کمیته سفر انجام دادند و برای ماموریت رسمی به خارج رفت، اما دیگر برنگشت.» خاوری متهم بزرگ‌ترین اختلاس بانکی کشور به مبلغ ۳هزار میلیاردتومان بود که با ظاهری دیندار و انقلابی آن را انجام داد و اعتبار بزرگ‌ترین بانک کشور را تا سال‌ها زیر سؤال برد.

۵

علیرضا اکبری؛ شکاری که شکار شد

علیرضا اکبری، چهره‌ای مذهبی، خانواده‌ای انقلابی و روحیه‌ای جهادی داشت. وجاهتش جایگاهش را بالا برده بود و شخصیتی معتمد و تحلیلگری معتبر بود. تا اوایل دهه ۸۰همه‌چیز خوب بود. در برنامه‌های صدا وسیما تحلیل می کرد و شعارهای انقلابی‌اش حتی دولت‌های نزدیک به غرب را هم معترض او می کرد. با این حال، سرویس‌های غربی برای او برنامه داشتند. در جریانی دیپلماتیک، سفیر انگلیس به او نزدیک شد. اکبری را انگلیسی‌ها به دقت بررسی کرده بودند و در قالب مؤسسه پژوهشی با او ارتباط برقرار کردند. او ویزای خارج از روال گرفت و وجوهی را هم دریافت کرد. انقلابی دیروز از سال ۸۴به بعد روند زندگی‌اش تغییر یافت. سال ۸۷از سوی وزارت اطلاعات دستگیر شد، اما سال ۸۹از ایران خارج شد و به انگلیس رفت. سال ۹۱دوباره به ایران بازگشت و باز به مسئولان ایرانی نزدیک شد؛ چراکه دوستان با نفوذی داشت. معاونت حوزه خارجی وزارت دفاع، مسئول دفاعی و امنیتی وزارت دفاع و مسئولیت در شورای امنیت ملی، بخشی از سوابق اوست. چهره موجه و کارنامه درخشانش ظن کسی را به او برنمی‌انگیخت. اطلاعاتی که او به دشمن داد، عامل شهادت شهید فخری‌زاده شد. وی آبان سال ۹۸دوباره از سوی وزارت اطلاعات دستگیر شد. این چهره موجه انقلابی در دادگاه به جاسوسی اعتراف کرد و در نهایت به اتهام افسادفی‌الارض اعدام شد.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

۶

مجد؛ مبارزنمایی که عامل موساد بود

قوه قضاییه اعلام می کند جاسوس سیا در ایران دستگیر شده است. محمود موسوی‌مجد، نام این فرد است، اما موسوی‌مجد چهره‌ای کاملا انقلابی دارد و خود را به ظاهر یک مدافع حرم درآورده و حتی برای مقابله با داعش به سوریه اعزام شده است. این انقلابی مدافع حرم! اما چگونه با سازمان جاسوسی آمریکا ارتباط گرفت؟ افسر اطلاعاتی سیا در غرب آسیا مدت‌ها تحت نظر دستگاه‌های اطلاعاتی ایران بود. این افسر در یکی از تماس‌های خود با محمود موسوی‌مجد ارتباط برقرار می کند. دستگاه امنیتی ایران رد موسوی‌مجد را می‌زند و او را شناسایی می کند. پدر موسوی‌مجد تاجر است و در دهه ۷۰برای تجارت خانوادگی به سوریه رفته بود؛ برای همین او در مدارس این کشور تحصیل کرده است. موسوی‌مجد مسلط به زبان عربی است و در یک شرکت که با ایران کار می کند، مشغول به فعالیت شده است. با شروع جنگ، خانواده او از سوریه به ایران بازمی گردند. او به‌دلیل روابط تجاری با شرکت‌هایی که در آنها کار می کند، تسلط بر زبان عربی و جغرافیای سوریه به نیروهای مستشاری ایران نزدیک می‌شود و این سبب می‌شود از ادلب تا لاذقیه و هرجا که نیروهای مستشاری ایرانی حضور دارند، مسئولیت بگیرد. او تلاش می کند خود را جزوی از نیروهای سپاه نشان دهد و برای رسیدن به این هدف، در قالب مترجم به نیروهای سپاه نزدیک می‌شود. مجد در فضای شخصی خود، تصاویر متعددی را از حضورش در سوریه و اسلحه‌ای که به‌دست دارد، منتشر می کند و خود را نیروی مدافع حرم جامی‌زند. رفتارهای مشکوک او، نیروهای حفاظتی را نسبت به او ظنین می کند. در چنین فضایی و دسترسی‌هایی که مجد دارد، شبکه‌ای از جاسوسان با او ارتباط می گیرند و او مدارک زیادی را در اختیار سرویس‌های بیگانه قرار می‌دهد. درنهایت با اشراف اطلاعاتی بر موسوی‌مجد که ظاهری شبیه مدافعان حرم داشت، او دستگیر و از ادامه خیانتش به کشور جلوگیری می‌شود.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

۷

عباس زریباف؛ برجسته‌ترین نفوذی

عباس زریباف از اعضای ارشد سازمان منافقین بود که قبل از پیروزی انقلاب، به‌دست ساواک دستگیر شد، اما سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی برای بهره‌برداری‌های بعدی او را از اعدام نجات دادند تا بتوانند از طریق وی به دیگر مهره‌های سازمان منافقین دست پیدا کنند. بعد از انقلاب نیز، زریباف با استفاده از سابقه قبلی خود و به استناد اینکه در دوره پهلوی به اعدام محکوم شده است، توانست به جمع دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نفوذ و در ماجرای تسخیر سفارت نقش‌آفرینی کند و به عوامل اطلاعات نخست‌وزیری وقت نزدیک شود. او مسئولیت برگزاری کنفرانس نهضت‌های آزادیبخش را که دانشجویان برگزار کردند، برعهده داشت و توانست جمعی از رهبران این نهضت‌ها را در تهران گردهم آورد. در همان زمان، او اسامی شرکت‌کنندگان این نهضت‌ها را که در نشست‌های برگزار شده روی خود را می‌پوشاندند در اختیار صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها قرار می‌داد و به این ترتیب رهبران این جنبش‌ها را لو می‌داد؛ درحالی که در همین مراسم‌ها تندترین شعارهای انقلابی را سر می‌داد و دیگران را نیز تشویق به این کار می کرد. او با همین رفتارها موفق شده بود به سازمان اطلاعات سپاه نفوذ کند و مسئولیت شنودهای این سازمان در تهران را برعهده بگیرد. او یکی از معدود نفوذی‌هایی بود که به این سازمان ورود کرده است. با این حال، زمانی به زریباف شک می کنند که چند عملیات ضربتی سپاه علیه منافقین و خانه‌های تیمی آنان لو می‌رود. مأموران به زریباف به‌دلیل همسرش که از توابین سازمان منافقین بود، شک می کنند، اما ظاهرالصلاح بودن زریباف، سبب بروز اختلاف میان مأموران در مورد اینکه آیا لو رفتن عملیات‌ها کار اوست یا نه؟ می‌شود. وی به‌دلیل رابطه عاطفی با مسئولان اطلاعات سپاه، حین بازجویی به مرخصی می‌رود، اما ناپدید و در نهایت در کنار مسعود رجوی دیده می‌شود و مسئولیت حفاظت از او را بر عهده می‌گیرد. کسانی که از نزدیک زریباف را می‌شناسند، پس از افشای همکاری نزدیکش با منافقین درباره او گفته‌اند: «وقتی درباره عباس زریباف حرف می‌زنیم، باور نمی‌کنیم که او چنین موجودی بوده باشد. اصلا در ذهنمان نمی‌گنجد عباس منافق باشد. او بسیار موجه و شدیدا علیه منافقین فعال بود.» چهره‌ای که ظاهرا علیه منافقین و امپریالیسم در حال کار بود، کمی بعد در ماجرای فروغ جاویدان و در عملیات مرصاد از سوی رزمندگان اسلام به هلاکت رسید و به پرونده زندگی‌اش پس از عمری خیانت به کشور، پایان داده شد.

۸

اکبر طبری؛ مردی در سایه قوه

جایگاه طبری و ماهیت اتهامات وارد شده به وی به‌گونه‌ای است که گزاف نیست اگر این دادگاه را یکی از مهم‌ترین دادگاه‌های فساد در تاریخ جمهوری اسلامی بنامیم و درعین حال رسیدگی عادلانه به آن را نیز در زمره اقدامات شجاعانه دستگاه قضایی در دوره جدید قلمداد کنیم. ماجرای طبری و حرف و حدیث‌ها درباره وی به سال ۸۶ برمی گردد؛ زمانی که خبرگزاری فارس از تغییر عنقریب وی که آن زمان در جایگاه مدیرکل امور مالی قوه قضاییه قرار داشت، خبر داد؛ خبری که البته تأیید نشد و ۱۴ سال طول کشید تا موضوع اتهامات وی، حساسیت نهادهای نظارتی را به‌خود جلب کند؛ اتهاماتی که اگر ورود ابراهیم رئیسی که بعد از صادق آملی‌لاریجانی، منصب قاضی‌القضات را به‌دست گرفته بود به این ماجرا نبود، همچنان بی‌باوری و تردید زیادی برای رسیدگی به آن وجود داشت؛ چرا که وی معتمد ۲رئیس قوه قضاییه بود و به‌خصوص برخی اظهارات رئیس پیشین قوه قضاییه درست یا غلط، نزد افکار عمومی به‌معنای دفاع از وی تلقی می‌شد. آیت‌الله آملی‌لاریجانی دراین‌باره گفته بود: «برخی اتهامات مطرح‌شده درباره معاون اجرایی حوزه ریاست قبلا در دادسرا بررسی و کذب بودن آن محرز شده بود. رئیس قوه قضاییه پیشین هم خود مستقلا آنها را بررسی کرده و خلاف‌بودن آنها برای او محرز شده بود. مدعیان اگر مدعی وجود اتهاماتی دیگر هستند چرا در طول ۱۰ سال آنها را با رئیس قوه قضاییه در میان نگذاشته‌اند؟» با این حال ابراهیم رئیسی ۷روز پس از آغاز به‌کار خود، طبری را برکنار کرد. او پیش از این اقدام خود گفته بود: «دست مفسدان را از مچ که نه، بلکه از بازو قطع می کنیم.» اعمال نفوذ در پرونده‌ها و بعضی روابط ناصواب از دلایل بازداشت اکبر طبری، معاون اجرایی سابق حوزه ریاست قوه قضاییه اعلام شد. اتهاماتی که پیش‌تر در برخی محافل سیاسی دهان به دهان می گشت و حتی پس از برکناری نیز حرف‌ها و حدیث‌ها درباره آن تمام نشد. علیرضا زاکانی در مناظره‌ای با مصطفی تاجزاده فاش کرد که «اکبر طبری» همان فردی است که او را در مصاحبه‌ای «بیچاره‌کننده ۲رئیس قوه قضاییه» معرفی کرده بود. دایره اعمال نفوذ طبری در پرونده‌های بستگان، رجال سیاسی و متهمان کلان اقتصادی قابل توجه است. اکبر طبری درحالی به سمت بالای قضایی در دفتر ۲رئیس قوه قضاییه می‌رسد که مطلقا تحصیلاتی در حوزه قضایی ندارد، اما با نفوذی که در بدنه قضایی کشور پیدا می کند، شبکه‌ای از ارتشا و کلاهبرداری را برای نجات مفسدان، برخی چهره‌های سیاسی از تعقیب قضایی و نیز تبانی در تغییر آرای حقوقی و قضایی را به نفع ثروتمندان شکل می‌دهد. این روند برای مدت طولانی انجام می‌شود؛ فردی که کمتر کسی تصور می کرد به‌عنوان یک مفسد بتواند در نزدیک‌ترین وضعیت کنار ۲رئیس دستگاه عدلیه بایستد و از تعقیب مصون بماند؛ گرچه اکنون عدالت در حال اجراست و او تاوان بی‌عدالتی‌هایی را که مرتکب شده است، پس می‌دهد.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

فیلم گزارش را
با اسکن این کد ببینید.

۹

رستمی؛ مدافع حرم جاسوس

حتی با دیدن عکس‌های محمدحسین رستمی، خیلی زود می‌توان قانع شد که او یک حزب‌اللهی تمام‌عیار است. درست با همان شاخص‌ها؛ انگشتر عقیق به دست، محاسن، پیراهنی روی شلوار، ریش و اندامی لاغر. دهه ۹۰ ناگهان رستمی از سایت‌های اصولگرای رجانیوز و صراط سر درمی‌آورد. نوشته‌های تندوتیز او از رستمی، چهره خبرنگاری اصولگرا با رویکردی تند و تیز می‌سازد. این موضوع توجه برخی اصولگرایان را جلب و در نهایت او با کمک مدیرکل بازرسی یکی از وزارتخانه‌ها سایت عماریون را تاسیس می کند. رستمی رسالت اصلی خود را در مبارزه با شیطان بزرگ، آمریکای جهان‌خوار اعلام کرده بود. او در ادعایی تند در سایت خود نوشته بود: «ما سال ۸۸ گفتیم. خیلی هم گفتیم. خیلی‌ها توجه نکردند. ما خیلی بیش از اینها راجع به این جریان منحرف نفوذی ضدولایت اطلاعات داریم که منتشر خواهیم کرد.» رستمی تحلیل‌های متفاوتی درباره انتخاب سال ۹۲ هم نوشت؛ ازجمله اینکه حامیان قالیباف و جلیلی را به نفوذی بودن متهم کرد. رستمی در پستی در فیس‌بوک خود نوشت: «یکی از دلایل شکست اصولگرایان در انتخابات و به‌تبع آن عقب‌نشینی به ظاهر تاکتیکی در مقابل غرب، نفوذ منافقین در صف نامزدهای اصولگرا بود؛ به‌خصوص نفوذ در میان حامیان قالیباف و جلیلی.» یکی از دیگر اقدامات سایت عماریون، پرداختن به اخباری درباره نفوذ جاسوسان در ایران بود. این سایت در خبری نوشت تعدادی جاسوس محیط‌زیستی در پرواز هواپیمای تهران ـ یاسوج بودند و سقوط آن توطئه‌ای برای حذف جاسوسان محیط‌زیست بوده تا جاسوسان بیشتر لو نروند! اظهارات عجیب و غریب رستمی، موجب حساسیت نهادهای اطلاعاتی و امنیتی نسبت به او شد. سال ۹۶، رستمی همراه فرد دیگری بازداشت می‌شود. تیر خلاص به این نفوذی حزب‌اللهی‌نما را اما، روح‌الله زم به او می‌زند. با دستگیری زم او اعتراف می کند که رستمی با دریافت پول برای او کار می کرده است و اطلاعات مربوط به عملیات‌های گروه‌های مقاومت در سوریه را به کانال آمدنیوز فروخته است. علاوه بر این، او با صهیونیست‌ها نیز ارتباط می گیرد و خود را در قالب نیروی مدافع حرم به سوریه می‌رساند و با عوامل موساد همکاری می کند. علوی، وزیر اطلاعات وقت در سخنانی گفته بود هیچ‌گاه نزدیکی دشمن به عناصر خودی در جمهوری اسلامی به اندازه امروز نبوده است. او گفته بود زمانی که گزارش کشف برخی از جاسوس‌ها به مسئولان کشور داده شده، آنها دچار شگفتی شدند. رستمی نیز یکی از این جاسوسان است که با حکم ۱۰سال حبس روبه‌رو شد.

نکته

خون دلی که امام(ره) از متحجرین مقدس‌مآب خورد

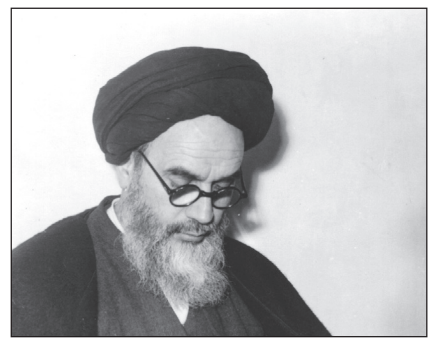

حضرت امام خمینی(ره) پیامی روز سوم اسفندماه سال ۱۳۶۷ خطاب به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه و جماعات پیامی صادر کردند. دربخشی از این پیام آمده است: «علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه‌داران و پول‌پرستان و خوانین نرفته‌اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده‌اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه‌داران در یک کاسه است و خداوند کسانی را که اینگونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می‌کنند، نمی‌بخشد. روحانیت متعهد، به خون سرمایه‌داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت.
در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده‌ای با ژست مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند، اینها مروّج اسلام آمریکایی‌اند و دشمن رسول‌الله. آیا در مقابل این افعی‌ها نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟
استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها مأیوس شد، ۲ راه برای ضربه زدن انتخاب نمود؛ یکی راه ارعاب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ در قرن معاصر. وقتی حربه ارعاب و تهدید چندان کارگر نشد، راه‌های نفوذ تقویت گردید. نخستین و مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست دون‌شان فقیه و ورود در معرکه سیاسیون تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد؛ یقیناً روحانیون مجاهد از نفوذ بیشتر زخم برداشته‌اند. گمان نکنید که تهمت وابستگی و افترای بی‌دینی را تنها اغیار به روحانیت زده است، هرگز؛ ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته، به‌مراتب کاری‌تر از اغیار بوده و هست. در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است! عده‌ای مقدس نمای واپسگرا همه‌چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.»
امام راحل در ادامه این پیام آورده‌اند: «روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی مقدس نمای ناآگاه یا بازی خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند. آنقدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیت و غربت امیرالمؤمنین(ع) که در تاریخ روشن است. بگذارم و بگذرم و ذائقه‌ها را بیش از این تلخ نکنم. ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس‌مآبی و دین‌فروشی عوض شده است. شکست خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند. آنها که به‌خود اجازه ورود در امور سیاست را نمی‌دادند، پشتیبان کسانی شدند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند.»
حضرت امام در ادامه تأکید کردند: «دسته‌ای دیگر از روحانی نماهایی که قبل از انقلاب دین را از سیاست جدا می‌دانستند و سر به آستانه دربار می‌ساییدند، یک‌مرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آن همه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند. دیروز مقدس نماها می گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می گویند مسئولین نظام کمونیست شده‌اند! تا دیروز مشروب فروشی و فساد و فحشا و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان-ارواحنا فداه- را مفید و راهگشا می‌دانستند، امروز از اینکه در گوشه‌ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسئولین نیست رخ می‌دهد، فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهند! دیروز «حجتیه‌ای»ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده اند!
«ولایتی»‌های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند، و در عمل پشت پیامبر و اهل‌بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می‌خورند! راستی اتهام آمریکایی و روسی و التقاطی، اتهام حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها، اتهام کشتن زنان آبستن و حلیت قمار و موسیقی از چه کسانی صادر می‌شود؟ از آدم‌های لامذهب یا از مقدس نماهای متحجر و بی‌شعور؟!»
ایشان یادآور می‌شوند: «من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر اینکه باید مواظب القائات روحانی‌نماها و مقدس‌مآب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود. من امروز بعد از ۱۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به‌راحتی از میان نمی‌رود.»